

حی علی الفلاح !

تبار شناسی یک بحران !!

بخش دوم و پایانی :



محمدامین فروتن

پیش از این و در نخستین بخشی از این نوشته گفتیم و نوشتیم که روشنفکر روزگار ما باید در این جامعه و در این لحظه برای آزاد ساختن « اراده انسان » و آگاه ساختن مردم از عوامل « جهل و خرافات مدرن !! » در جامعه افغانی تلاش کند و در این راستا باید از مذهب آغاز کند ، مذهب به عنوان یک فرهنگ آزادی بخش و انسان ساز ، نه آنچه که موجود است و با سرعت تمام مؤلفه های آزادی و عدالت در جامعه ما را لگد مال میسازد !! و روشنفکر جامعه ما باید درست مانند یک مهندس که ماده خام و اکثر متعفن را تبدیل به نیروی سازنده و خلاق میکند ، باید تمامی مواد خامی را که از عمق تاریخ جامعه ما و متن فرهنگ آن تهیه دیده اند با فلتر ساختن « دلسوزانه و عالمانه » و نقد « هدفمندانه و متعهدانه » به یک انرژی سازنده و روشنگرانه و خلاق مبدل سازد . نه میخواهم یک موعظه اخلاقی کنم بلکه با قاطعیت می گویم که تاریخ و فرهنگ و سنت در میان جامعه ما با روح مذهب و ایمان و معنویت تکوین یافته است و حتی گاهی به دست مذهب شکل گرفته و سرشار از جاذبه قوی و نیرومند مذهبی است و از همین جهت نیز دیدیم و میبینیم که « مافیای سرمایه داری به عقل آمده چندین ملیتی معاصر » بخصوص آنگاهی که در آغاز ورودش به نام حمله بر تروریسم و القاعده در یک مجموعه ای نسبتاً وسیعی بنام « ائتلاف بین المللی ضد تروریسم » و بازسازی افغانستان جنگ زده با تدوین قانون اساسی جدید برای افغانستان ظاهراً با درج و ثبت این ماده واضیحی که « در افغانستان هیچ قانونی نه میتواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد » عملاً با مذهب ، فرهنگ و ارزشهای تاریخی مردم افغانستان در افتادند . تا جامعه ای بسازند بی تاریخ ، بی سنت و بی فرهنگ و بی مذهب و در نتیجه معتاد بر « قدرت و ثروت » و بی تشخیص در برابر تسلط مادی و معنوی نظام سرمایه داری ، با اغراق در « تجدد و مصرف های نو » ، و بالاخره خود را به سرنوشتی که برای شان ساخته اند سپردن و با شور و شوق تمام ، دروازه های تاریخی فرهنگ و تمدن خویش را به روی « خصم مهربان !! » بازگذاشتن و در عصر « بربریت تمدن » و جلادی ، و « نفاق دموکراسی » و « بشردوستی » که همه این ها به قول معروف ، کارگزاران

مذهب پول شده اند . چنانچه پس از یک جراحی مختصر شبه فرهنگی، دیگر مذهب نه تنها عامل مقاومت و آگاهی و حرکت نه می باشد بلکه به مثابه ماده خواب آور و توجیه کننده فقر و ذلت تاریخی توده ها در تاریخ ملت ها و جوامع بشر عمل میکند . و مردم را بر آنچه بر آنان می گذارد ، به خیالات واهی و خرافه های جاهلانه و اعمال و رسوم بی روح و بی معنای سرگرم می سازد و احیاناً خود ، برای ایجاد تفرقه و برادر گشی و جنگ های زرگری و فلج ساختن آزاد اندیشی و آلوده کردن هرکاری که برای روشنگری اندیشه و بیداری مردم بویژه احیای روح راستین مذهب آغاز میشود . چنانچه می بینیم نهضت کاپی ساختن و شبیه سازی فرهنگی که با عناوین کاذبانه و به دروغ چسپانده شده روشنفکری و تجدد ! برپاگردیده است بدینگونه آغاز شد که نخستین شرط شبه متمدن شدن و پیشرفت را شوریدن علیه تاریخ و فرهنگ و همه ء اصالت ها و تمامی ارزشهای دینی و ملی خویش تلقی گردید و چنین معرفی کردند ، ازاینکه مذهب به قول « نامور ترین دانشمندان و فلاسفه جهان غرب « بزرگترین مانع در راه « مدرنیته » و پیشرفت اقتصادی تلقی میگردد ، لهذا در گام نخست باید این مانع را از سر راه پیشرفت و ترقی بدور ساخت !! درحالیکه این نسل نیمه روشنفکر جوان ما که تازه به مرحله روزنامه خوانی رسیده اند با خواندن چند ورقی از روزنامه های صبح کشورهای صنعتی یا با ورق زدن همان مجلات « پلی بوئی plyboy » و غیره که برای سرگرمی خواننده خود ، گوشه ء کوچکی از رنج های بیکران جامعه غربی را گاه گاهی به تصویر می کشند به چنین قضاوت ناقص دست یافته اند که گویا « مذهب » بزرگترین مانع در راه پیشرفت و ترقی جوامع بشری و ملل جهان به حساب می آید ؛ برخلاف حقیقت عینی در جوامع صنعتی که اکثریت نزدیک به اتفاق بزرگترین نوابغ علمی و مخترعان و فلاسفه ء نامورتاریخ پایه ها وستون اصلی تمدن غرب را ایجاد کرده اند و به قولی دانش بشری را به آسمان رسانده اند مذهبی اند ، انیشتین albert anishtain's دانشمند صاحب نامی می گفت « احساس مذهبی بزرگترین شاه فتر تحقیقات علمی است » همچنان ماکس پلانک (Maxplanck) افتخار فزیک جدید فریاد میزد « برسر دروازه علم نوشته شده است ، هرکه ایمان ندارد به درون پا نگذارد » جالب است که نسل شبه فرنگی جامعه ما که از انرژی هنرپیشگان «هالی وود و بالی وود» تغذیه می شود ، هرچه دارد و هرآنچه را که از گذشته تاریخ اش به میراث برده است به دست خود نابود میکنند ، و انواع و اشکال زندگی اجتماعی و اقتصادی ، اخلاقی و فرهنگی مافیای بازار را بر آن تحمیل میسازند!! در همین تماشا خانه ای تاریخ و همین اکنون در صحنه مقابل آن بازیگران دیگری با ژست و گرم دیگری به بازی پرداخته اند ؛ همه چهره های مقدس که خود را با واسیلین و گرم « یک تقوی کاذب و دروغین مذهبی » آراسته و بر سٹیژ تاریخ ایستاده اند تا برای ورود به « مذهب بازار و برده گی معاصر » تکت بگیرند و با ترویج و تعظیم شعائر مذهبی و تجلیل از شخصیت های بزرگ دینی حقیقت مذهب و اندیشه پیشوایان دینی که محبوب تاریخ بودند پنهان کنند و اذهان نسل جوان را از شناخت آنها بازدارند . اینجا و در این بخشی از تاریخ و تمدن ما، فورم و محتوای بینیش و اندیشه های هردوی آنها یعنی « شبه روشنفکران» که به دروغ لباس روشنفکری را برتن کرده اند و مراجع ریأ کارمذهبی و روحانی که در پروژه ء مسخ ارزشهای دینی و فضائل اخلاقی به کار « شرافتمندانه و "بی درد و سر" مفتخواری !!» مشغول اند ، یکی است . به هر حال بازیگران این تیاتر بزرگ تاریخ ، شبه روشنفکران و متجددان مقلد جامعه ما از یکسو و از سوی دیگر چهره های « شبه مذهبی ، رمال نویسان مصلحت پرست و ساختگی » اند که محور بزرگترین تمدن ها ، فرهنگ ها و ارزش های بزرگ زندگی ملت های جهان سوم از جمله افغانستان را یکجا به اجاره گرفته اند . لهذا میتوان گفت که اگر « شبه روشنفکران »

جامعه و مردم ما توانیسته اند در محور ارزشهای معنوی و دینی به ظاهر موفقیت های نیز بدست آورند و شکار های بسیاری از جوانان رشید جامعه ما را صید کرده اند ، این چنین توفیق یکسره مرهون نقش ماهرانه «شبه روحانیون !!» است که در امتداد تمامی تاریخ بشر **تغییر** و **مسخ جوهر حقیقی دین** را به مثابه یک پروژه پر در آمدی نگریسته اند و با افسون هنرمندانه خود برحاکمیت حاکمان مهر تائید گذشته اند

خیانت به امید و معمای مرگ ارزش ها در افغانستان !

اکنون بزرگترین پرسشی که بوجود می آید این است که اخیر چگونه و به کارگیری کدامین شیوه ها است که کارگزاران پروژه مافیائی «چند ملیتی» که در نقش یک « دولت دموکراتیک ، ملی !!» و حتی لزوماً « مذهبی » به بازی پرداخته اند ، و تمامی ارزشهای تاریخی و افتخارات بزرگی که زمانی با داشتن « سواد معمول اجتماعی » و موجودیت واحد های قابل توجهی از جامعه بشری به مثابه مؤلفه های « هویت ملی » شناخته می شد ند اینچنین به نابودی کشانده اند ؟ و با وضاحت می بینیم که امروز و در اوجی از یک نشه ای کاذبی از « پول و قدرت » **برادر خونی دیروزی** " برجایگاه مقتدرانه ای از **" دشمن خونی امروزی "** نشسته است ، آنچه از نظر علم جامعه شناسی بسیار قابل دقت و تأمل است و بدون تردید یکی از تأثیر گذارترین مؤلفه ها بر حرکت اجتماعی جامعه افغانی بحساب می آید ، این است که برخلاف مسیر طبیعی جوامع بشری که با اقتضای قوانین تکامل اجتماعی بر بستر شرائط ذهنی و عینی بویژه مناسبات تاریخی ملتها تکامل می یابند ، تمامی پرامترهای فرهنگی و اقتصادی را که لازمه رشد تدریجی یک ملت جنگ زده و مؤلد توقعات شهروندان یک جامعه به حساب می آیند به حکم یک اراده مصنوعی آنها از جنس « مافیائی ثروت و سرمایه » بر تنه ای مجروح جامعه افغانی پیوند زده شده اند ، لهذا با آسانی میتوان گفت که همین مسأله و **رود « فرهنگ تجمل »** به جامعه ما که عوارض طبیعی یک « بازار آزاد !! » از جنس سرمایه داری مافیائی محسوب میشوند جایگاه سنتی « تجدد » را در حالی به اشغال در آورده است که هنوز هم توقعات تک تکی از شهروندان جامعه افغانی نسبت به نهاد دولت از «مرحله سنت» به « مدرنیته » تغییر نیافته است ، لهذا مسأله پیوند **« مستعجل تجدد »** بر درخت تنومند **« سنت »** یکی از حساسترین مسأله های است که امروز باید برای همه ما مطرح باشد . ولی متأسفانه که تا اکنون برای ما و عموم روشنفکران متعهد جامعه ما مطرح نشده است ، و این یک دهه عمر غم انگیز و اندوه ناکی نیز که از **« نزول اجلال سیستم مافیائی !! »** از جنس **« سرمایه داری لبرال »** بردرخت تنومند تاریخ و تمدن ما سپری میشود، تناقضات فراوانی از این دست رابه نمایش گذشته اند. بدون شک اینها تناقضاتی اند که دامنگیر نسل معاصر ما است . از یکسو چنان **«متجدد و شبه پیشرفته !!»** که بصورت کاذبانه و مزورانه بر بستر « دموکراسی وارداتی و مافیائی !! » خواب های مصنوعی « قرن بیست و یکم » را تعبیر میکنیم و از سوی دیگر چنین **«عقب مانده !!»** و **« سنت پرور !! »** که در تقلا و تلاش یک وقت غذا جان می دهیم . درحالیکه اساسات ابتدائی علم تاریخ و جامعه شناسی حکم میکنند که این دو حالت یعنی **« تجمل و شبه پیشرفت »** از یکسو و **« تبعیت از عقب مانده گی و سنت »** از سوی دیگر هر دو انحراف اند و اصولاً هیچ یکی از این دو حالت را نه میتوان شائسته شأن یک زندگی شرافتمندانه « انسان معاصر » به حساب آورد . زیرا این دو فرامتر پیشرفت و ملاک های از ترقی ، بصورت مجرد و غیر طبیعی در خطی افتاده اند و قرار دارند که با روح فطری و اصلی

جامعه افغانی انطباق نداشته است . اینکه چرا در تاریخ ملت ها و جوامع بشرمنجمله افغانستان عزیز این چنین حالاتی پیش می آیند ، یافتن پاسخ به آن یکی از دشوارترین مسائلی است که دربرابر عموم روشنفکران متعهد و جامعه شناسان مسؤل این روز گار قرار دارد و باید روشنفکر این جامعه و این خیطه ای از میهن ما ، عرابه تکامل جامعه ما را با نوعی از بینیش «توحیدی» نسبت به حیات تاریخی انسان در هستی و جامعه افغانی و یا هم هر جامعه دیگری عمیقاً مورد مطالعه قرار دهند ، تا روشنفکر این خیطه و این جامعه جنگ زده و زخم خورده نیز بدور از چشم اغیاردون صفت و «نازپروردگان جامعه روشنفکری!!» ، که همیشه تکامل تاریخ را با ضرب زبانی های شبه علمی خویش مسخ میکنند ، با یک بینیش علمی نسبت به تکامل حقیقی و عینی حیات انسان دسترسی پیدا کند . اکنون باید دقت کرد و تأکید داشت که سخن از نفی « مدرنیته » و پیشرفت علمی و اکامیک انسان و جامعه نیست ، که هرگز چنین نیست ، بلکه سخن از بینیش و دیدگاه فرسوده ای است که پس از تشکیل نخستین دولت مؤقت افغانستان به صورت مافیائی و مستعجل، وارد فرهنگ تاریخی و ارزشهای دینی و مذهبی سرزمین افغانستان شده و بجان هر آنچه که اخلاق و فضیلت های این خیطه تمدنی سرزمین ما به حساب می آمدند ، چسپیده است و آنرا با آب پیشرفت مصنوعی و کاذب « ملعبه کاری» کرده اند ، چنین است که « پیشرفت و ترقی واقعی » با کاپی کردنهای مضحک و رجز خوانی های استخاره ای و «جعل آماروارقام رشد و پیشرفت بر تربیون های !!» عمومی تفاقوت فراوانی دارد . زیرا در روند " شبه پیشرفت" و تجمل گرایی ماده پرستانه که درپوشش « تجدد » ، معنویات و فرهنگ اصیل ، ملت ها را تسخیر میکند با آرزو ها و توقعات طبیعی و فطری مردم که از نهادی بنام «دولت» سینه به سینه و نسل به نسل منتقل گردیده اند ، نه تنها کوچکترین تغییر مثبتی را ایجاد نه میکنند ، بلکه برای ارضاً و اشباع چنین غرائز مهارنا شدنی مصرف کاذب ، بر توريد و انتقال تولیدات و محصولات «تجملی مصرفی» می افزائند . و بدین سان انسان مانند حیوان وحشی و سرشار از کشش های غریزی و تمایل فطری و ذاتی به « قدرت طلبی » ، «شهرت طلبی» که حریصانه این حیوان باهوش و حيله گر و ابزار ساز و خونریزی را با جنون و شتاب شگفت انگیز و روزافزون ، برگرد یک « فردیت شخصی » ، قومی، نژادی و زبانی می چرخاند . لهذا یک چنین موجودی که با لقوه دارای ارزشهای خدائی است به دنبال یک دورباطل « زندگی مصنوعی » و روزمره می افتد . اینجاست که در این دور باطل ، هر شهروند جامعه به مثابه یک شهروند دارای حقوق مدنی، احساسات خاصی پیدا میکند . در اوجی از اینگونه فعل و انفعالات است که برخی از زمامداران شماره اول کشور که درحقیقت صاحبان و سهامداران شرکت های سهامی مافیائی نیز اند ، برای فریب افکار عمومی نوع سیستم حاکم بر جامعه را به غلط از لحاظ ساختمان و کالبد طوری معرفی میکنند که بصورت کاملاً طبیعی حامل احساسات ، آرزوها و خواسته های عنعنوی شهروندان و تمامی احادی از جامعه نسبت به نهادی بنام « دولت ملی !!» معرفی می گردد ، در حالیکه واقعیت چیز دیگری است و اساساً آن « نهاد مافیائی» که جغرافیای حقوقی و تاریخی « دولت ملی!!» در جامعه افغانستان را به تصرف درآورده است از لحاظ هویت حقوقی بویژه در حوزه «مشروعیت» سیاسی و اجتماعی یک «شرکت سهامی تجاری با شرکای محدودی!!» یا به قول دانشمندان علم اقتصاد LTD ی بیش نیست .!! زیرا علاوه بر " ارشادات و اظهارات داهیانہ !!" صاحبان و گرداننده گان دست نشانده ء این شرکت تجاری در افغانستان که بصورت جعلی و با تجویز نسخه فریب و دروغ تبلیغاتی جایگاه تاریخی نهادی بنام « دولت ملی » را تسخیر کرده و تمامی مؤلفه های مشروعیت آن نهاد تاریخی و سنتی در جامعه افغانی را بصورت « ریأ کارانه و مزورانه !!» به

نمائش می گذارند . چنانچه از اظهارات « جلالتمآب "عالم پناه !!" حامد خان کرزی » این واقعیت بکلی هویدا می گردد که گاه گاهی با در دست گرفتن ورق پاره های یادداشت گونه که هیچگاه از آن استفاده نه فرموده اند ضمن شمردن پیشرفت های کاذبانه نه ساله در افغانستان با آماری متوصل می شود که هیچگاه با واقعیت ها و مناسبات درونی جامعه افغانی مطابقت نداشته است . !! برای آنکه یک مثال و نمونه خوبی برای خواننده گان عزیز این یادداشت گفته باشم باید یادآوری کنم ، برای اجرا و توصل به این پروژه علمی و اکادمیک که با معادلات و فرامتر های زمینی سروکار دارد از نوع « استخاره موهوم خرافاتی » مدد می طلبد . چنانچه در آخرین و تازه ترین اظهارات داهیهانه!! خود که حین باز گشائی نخستین اجلاس « جرگه مشورتی صلح » که درخیمه تاریخی لویه جرگه اضطراری واقع در ساحه پولیتخنیک ابرازمیکرد با نشان دادن ورق پاره های که در دست گرفته بود و معمولاً نخبه گان و زمامداران ارشادات و سخنرانی های تاریخی خویش را به کمک چنین یادداشتها ایراد می فرمایند درزمینه رشد سریع وضعیت اقتصادی افغانستان بدون توجه به تبعات بعدی آن چنین ارشاد فرمودند : امروز افغانستان دارای چهار هزار و پنجصد ملیون دالر ذخیره نقدی است و بیرق افغانستان در تمامی جهان به اهتزاز درآمده است و ما که در سالهای حکومت مؤقت دارای ذخیره یکصد و هشتاد ملیون دالر بیش نبودیم امروز افغانستان صاحب تنها چهار هزار و پنجصد ملیون دالر پول نقد است که درد افغانستان بانک ذخیره نموده ایم !! مسخره ترین و درعین حال جالب ترین بخش اظهارات جلالتمآب کرزی آنگاه برملا گردید که آقای کرزی خاطره همین دوروز قبل اش را در ملاقات با وزیر مالیه اش از تربیون « جرگه مشورتی صلح » بازگو کرد **وبا زرنگی خاصی گفت که همین دوروز قبل وزیر مالیه که به نزد آمده بود و از وی پرسیدم که خیریت خو است چرا چرت تان خراب است؟! وی(وزیر مالیه) برایم گفت که رئیس صاحب دریک مشکل بزرگ بند مانده ام هرچه که فکر میکنم راه حل اش را نه میتوانم پیداکنم ، اگر برای من یک راه حل برای این معضله پیداکنید. !! من از وزیرصاحب مالیه پرسان کردم (پرسیدم) که بگونه چيست که اینقدر شما را وار خطا کرده است؟ وزیر صاحب مالیه برایم گفت که پول افغانی در برابر دالر که روبه زوال است نه تنها ثابت مانده بلکه با دالر مقابله میکند و بلند شده میرود !! ؛ باید کاری کرد که از بلند رفتن واحد پولی افغانی جلوگیری شود ، بخاطریکه کشورهای همسایه ما نه میتوانند ، محصولات زراعتی و میوه جات ما را با این قیمت افغانی خریداری کنند !!** تاریخ کشورما گویای این حقیقت است که هرچند گاه یکبار روشهای تازه و سریعتری برای حل معضلات اقتصادی و اجتماعی مردم افغانستان از سوی زمامداران تازه به قدرت رسیده و حریص و جاه طلب با مراجعه به « استخاره های شرک آلود » کشف شده است ؛ مگر تفاوت این استخاره با انواع دیگری از دروغ های شاخدار زمامداران قدیم و سنتی جامعه ما در این است که " عالم پناه" والاحضرت حامد خان کرزی بدون هیچ کاری ، زحمت و رنجی با منطق ظاهراً قوی !! مگر غیر تجربی و " مستدل ذهنی !!" به این نتیجه رسیده است که میتوان معادلات مربوط به علم اقتصاد را نیز به کمک « میتود استخاره ای !» حل کرد ؛ درحالیکه حاکمان و زمامداران گذشته در جامعه و تمدن ما اقلأ آنچه را که به عنوان یک روش تحقیقاتی در زمینه تجزیه و تحلیل پدیده های علمی و فنی بکار می گرفتند ، بیشتر بر مؤ اخذ «علم تاریخی» که از فلاسفه و دانشمندان نامدار تاریخ بشر نقل قول شده و تا با ما رسیده اند تمسک می نمودند ؛ اما تفاوت در این است ، آنچه که بنام معادلات علمی و فلسفی از قول فلان دانشمند و فلان فلیسوف نقل قول شده و در فرهنگ جامعه ما به عنوان مؤلفه های علمی و فلسفی مقام والای را گرفته است !! و مورد استفاده حاکمان و زمامداران قدیم نیز واقع می شدند ، به حکم تحقیقات و پژوهش های بزرگترین مراکز علمی و اکادمیک معاصر در مغائرت با روح و جوهر اصلی علوم و فلسفه قرار داشته است ، و زدودن

اینگونه سفسطه گوئیها ی به ظاهر علمی و فلسفی از « ساحت مقدس علم و فلسفه » وظیفه و رسالت تمامی روشنفکران اصیل و متعهد جوامع بشری که جانشینان و وارثان راستین تمامی پیامبران و مصلحان عالم منجمله جامعه و این خیطه ای از تمدن ما اند ، اعلام شده است . نباید فراموش کرد که رگه های میتود استخاره ای که جلالتمآب حامد کرزی از آن در جهت مشروع جلوه دادن حاکمیت مافیائی خویش استفاده می کنند ، ریشه در همان میتود و بینیش و منطقی دارد که درگذشته نیز تمامی زمامداران و حاکمان در سرزمین ما بر آن تمسک داشته است و مشروعیت حقوقی و سیاسی خویش را مرهون این « منطقی معیوب » میدانستند . و در امتداد یک عمر طویلی برحاکمیت سیاسی خویش ادامه دادند ؛

دریافت پاسخ چه باید کرد ؟ درمخروط جامعه شناسی فرهنگی و تاریخی !!

قبل از این بصورت مختصر و مؤجز نواقص عمده ای را اشاره کردیم که نسل کنونی ما بویژه روشنفکران اصیل و متعهد این سرزمین به آن دچار شده اند ، همچنان بر عملکردها و شیوه های کار « شبه اکادمیک » روشنفکرانی نیز انگشت گذاشتیم که تا هوائی جامعه « بهاری » شد از خواب زمستانی عافیت گویان برخاستند و جبهه دموکراتیک !! « نقد برای نقد » درست کردند ، بی هیچ طرح و بی هیچ اجندای برای اجرای اصلاحات ساختاری در جامعه افغانی میخ خیمه فرسوده انتقادات بیهوده خویش را در وادی یک تصور دگماتیک و متحجرانه بسوی کسانی پرتاب کردند که گمان میکردند اینها برپاکننده گان نظام « قبیلوی ، نژادی و..... » هستند . کسانی که با زمان آشنا یند و از سرگذشت اندیشه ها و فرهنگ ها و بویژه از ایفای نقش ادیان بزرگ در تمدن کنونی و مسیر حرکت روحی و فکری انسان معاصر آگاهی دارند به این نتیجه رسیده اند که دیگر برای رفع مشکلات اجتماعی و بحران های تاریخی در جوامع بشر ، دعوت و مراجعه به بزرگترین شخصیت ها ، رجال و چهره های نخبه و کاریزماتیک در تاریخ بشر نیز نه میتوانند بصورت کامل التیام بخش باشند ، زیرا می بینند و میدانند که نظام بهره کشی و « اقتصاد پرستی جدید » و پیچیده که مشوق بالنده گی «روح پست مادی !!» و غریزه « اصالت مصرف » شده است چگونه و با استفاده از کدامین ابزار پیچیده ایدیولوژیک و مجهزه نیروی علم و فلسفه ، تخنیک و هنر ، ادبیات و جامعه شناسی می کوشد تا همه کشورهای جهان سوم و « فقیر ساخته شده » به شمول افغانستان عزیز را به بازار کالای خویش مبدل سازد و برای توفیق در این راه ، باید همه شهروندان به شکل « حیوانات مصرف کننده » در آیند و همه جوامع بشری ، اصالت های معنوی و تاریخی و مذهبی خویش را که بدون شک هویت و شخصیت استقلال شانرا میسازد ، نابود کنند . هدف از بیان و ذکر این مقدمه نه این است که ما در زمان کنونی از نقش نخبه گان و شخصیت های کاریزماتیک در قلمرو تاریخ گذشته جوامع بشر که لزوماً هویت نسل کنونی ما جانشین و وارث بلانزاع نسلی محسوب میشود که به همت اراده استقلال طلبانه چنین شخصیت های نخبه و آزادی خواه دیروزی پله های ترقی و پیشرفت را پیموده اند و در قطار ملت های مستقل قرار گرفته اند کاملاً نادیده بگیریم بلکه به یقین کامل میتوان گفت ، آنگاه که زندگی مانند امروز پیچیده نبود و شخصیت های نخبه و « تقوای همه جانبه » انفرادی میتوانیستند زمام امور جوامع بشر را به تنهایی و نظارت دلسوزانه بر عهده گیرند و با این گونه رهبری دلسوزانه و کاریزماتیک اساس تمدن و فرهنگ غنی امروزی ما را تشکیل دادند هر آئینه شیوه مثبت مدیریت جامعه در آن برهه ای از حیات بشر تلقی میگردید ، که همین شیوه رهبری که با درنظرداشت تکامل هستی و انسان در تاریخ و به تناسب چگونگی و میزان سطره انسان برکائینات به مثابه « خلیفه خداوند درهستی » توسط رجال و شخصیت های نخبه در تاریخ انعکاس

می یافت ، مناسب ترین و عالمانه ترین نوعی از « مدیریت جوامع بشر » دانسته میشد . اما آنگاه که انسان با تصاعد هندسی بر هستی و کائنات غلبه حاصل میکند و در هر لحظه ای و هر ثانیه ای از زمان هزاران پدیده نو و تازه ای در پیرامون زندگی انسان ظهور میکنند و به سرعت بی نظیری به مشاهده می رسند ، انسان معاصر را ناگزیر ساخته است تا بخاطر پاسخ یافتن به هزاران پرسشی که انسان معاصر دچار آن شده است پاسخ عالمانه و منطقی را دریابد به نوعی از مدیریت انسان در زمان کنونی می اندیشد و با توجه با سرعت لایتنهی پیشرفت و تکامل حیات بشر لاجرم به این نتیجه علمی میرسد که در زمان کنونی بویژه آنگاه که انسان برای حل و فصل معضلات بی شمار و پیچیده جوامع بشر راه حل های را جستجو میکنند ، باید بجای طلب استمداد از شخصیت ها ، رجال و نخبه گان جامعه از نهادهای سازی و زیرساخت « **شاخص های عینی اجتماعی** » که با نوع حرکت تکاملی انسان در طبیعت و هستی انطباق داشته باشد ، سود ببرند . بدین معنا که برای رفع و حل بحرانهای اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی طرح معادله که چه کسی یا کسانی باید حل کنند ؟ زبان زد ما و حتی دامنگیر قشر آگاه و روشنفکر جامعه ما نیز که خود را وارث تمامی نخبه گان و بزرگان جامعه و ملت می شمارند شده زیرا بجای اینکه روشنفکر و چیز فهم جامعه ما بحران و فاجعه ای را که دامن تاریخ مردم ما را گرفته است درست تشخیص کنند و پس از یک معائنه اکادمیک و علمی به این پاسخ برسند که چگونه و با کدامین « شیوه علمی مدیریت » و در انطباق با رشد طبیعی انسان معاصر در هستی ، به حل بحران نا ئل باید آمد ؟ دچار یک توهم « **شبه منطقی** » می گردد که پایه ها و ستون اصلی چنین توهم بر نوعی از یک مغالطه ء کاذب و افراط گرایانه استوار است . مطالعه جریانات و حوادث تاریخی کشور و جامعه ما حکم می کند که تمسک به روش و گفتمان « رجالی و کاریزماتیک » جستجو یعنی حل پرابلم های اجتماعی و سیاسی توسط « رجال و نخبه گان » قوم و جامعه سبب شده است که اقلأ در سه دهه اخیر بزرگترین مصیبت ها و دشواری ها را برشانه مجروح و زخمی مردم فقیر و جامعه مظلوم ما تحمیل گردد ، زیرا سازمان دهنده گان و مروجان تیوری گفتمان « نخبه گرا » در جامعه ما تدریجاً قدرت بیشتری یافته است و آرام ، آرام به عنوان یک « طبقه مفتخوار » و تنبل در جامعه ما سر بلند نموده و برای بقا و مشروعیت خویش به دروغ ، ریأ و تیوریزه ساختن جنایت و ظلم بر مردم بیچاره رو آورده اند ، اما اکنون که مردم سلحشور ما را یک فاجعه بزرگ ، سهمگین و اندوهناکی احاطه کرده است و هر واحد انسانی این قوم بزرگ را در لاک خودش چنان فرو برده که از مسأله سرنوشت گل جامعه غافل مانده و به نوعی از « خود آگاهی صوفیانه کاذب » رسیده اند و در عین حال برای رشد و حرکت عمومی جامعه تمسک به گذشته مالا مال از ایمان و معنویت گزیده است چه باید بکنند به چه شکل و چگونه ؟ پاسخ به این سوال بسیار روشن است ، نخست باید دانست که بزرگترین معلم و رهنمای یک جامعه برای بدست آوردن استقلال و شخصیت ملی خودشان ، دشمنی است که استقلال ، شخصیت ملی و هویت تاریخی را از او گرفته است ، بنابراین آگاهی و بصیرت خردمندان ما به اینکه چگونه آن دشمن یعنی همین « مافیائی سرمایه داری ! » ما را از بهترین و باارزش ترین منابع فرهنگی و معنوی مان محروم ساخته و با گذشته بالنده خویش بیگانه شده ایم ! راه های را که مافیای حاکم پیموده و با متود های که عمل کرده و با شعبده بازی های که تا به این حد به مؤفقت رسیده ، تا جائیکه می بینیم آن افغانستان بزرگ و سرشار از معنویت ، اندیشه و فرهنگ را که زمانی « قلب » آسیا و گهواره تمدن خجسته و بالنده مشرق زمین به شمار میرفت امروز در جهان به کشور فقیر ، عقب گرا و « گدائی گر » شناخته میشود ؛ سوال اینجاست که دنیای سرمایه داری لیبرال معاصر ، خود خواه و جاه طلب چگونه و از

کجا این توفیق را بدست آورده است؟ باید مطالعه کرد و دید که از چه راه ها و منفذ های نفوذ، داخل وجود مان شده و از همان جا باید آغاز کرد! یکی از درد های تاریخی ما این است؛ جوامعی که مانند ما درد دیده اند، نیازمند و دارای محیط، تاریخ و در وضعیت موجود آن زمان نیز فرهنگ مشابهی با ما بودند، راه حل های که برای خود شان می دادند آن راه حل ها برای نجات ما نیز اثر بخش و مثمر بود، به اثر توطئه های گوناگون اسلاف و نیاکان زمامداران حاکم بر سرنوشت جامعه ما نه شناختیم و از تجربیات آنها استفاده نه نمودیم البته برای ما چهره های را به دروغ با القاب دهن پرکن و کاذبانه ای چون «دانشمند، فیلیسوف، قطب زمان، علامه دهر» و هزاران لقب مافیائی دیگری ترئین کردند و مکاتب و راه و روش شان اگر به ظاهر درست هم معلوم می شد، هیچگاه التیام بخش درد های مردم ما نبودند. لهذا اکنون به عنوان نویسنده ای حقیر این نسل به همه کسانی و چهره ها و شخصیت های رو میکنم که درد شان شبیه به درد ما است، تاریخ و سرگذشت شان مانند تاریخ و سرنوشت جامعه ما است، صمیمانه از آنها می طلبم که با توجه به این جملات عبرت انگیز عمر مولود یک از متفکرین نامدار افریقا که میگفت «برای نوکر ساختن، و برای حصول اطمینان به وفاداری یک نوکر، باید زیر دست را فاقد شخصیت ساخت. زیرا وقتی که نوکر صاحب شخصیت باشد نه میتوان زیر دست خوبی باشد، برای اینکه قومی خوب مطیع باشد باید «جوهر احساس ملی» از او گرفته شود و یا حد اقل این احساس در او تضعیف شود که به قول عمر مولود شخص با شخصیت و با هویت و وقار اش زیر دست بدی است که برخلاف آدم بی شخصیت، زیر دست خوب و آدم آرام، مطیع و وفادار است» همانگونه که در قرون وسطی مسیحیتی که هزار سال موجب رکود عمومی جامعه بشری بوده، برخلاف آنچه که به ما گفته اند در رنسانس اروپائی آن روزگار دور ساختن مذهب از شئون جامعه مطرح نبوده است بلکه با فرایند تبدیل مذهب کاتولیک به پروتستاننت، یعنی تبدیل یک روح مذهبی انحطاطی به روح مذهبی اجتماعی است که تمدن بزرگ امروزی را بروی هزار سال رکود اجتماعی و تکامل بشری بنا نهاده است، لهذا میتوان گفت که رنسانس کنار گذاشتن مسیحیت نبود بلکه احساس مسیحی، فرهنگ دینی مسیحی از حالت رکود و تخدیر به حالت انتقادی، سازنده، روشنگرانه و متحرک یعنی پروتستانیزم بود، خوشبختانه دین مقدس اسلام که از همان نخستین سالهای ظهور دین اسلام و در کشاکش تاریخ درد ناک جامعه ما دین انبوهی از توده های فقیر کشور ما محسوب میشود، با شدت اینگونه پتانسیل سازنده و متحرک اجتماعی رادر بطن خود تقویت می بخشد و با جوهر «عقلانیت اجتماعی» یا همان عملیه دائمی فعال و متحرکی که در متون اندیشه های دینی آنرا «اجتهاد» می نامند آنرا به تمامی عصر ها و همه زمانه ها وصل میکنند اما در عین حال نباید از این واقعیت تلخ نیز انکار کرد که مواضع اکثر دانشمندان و فقهای نامدار جهان اسلام در برابر همین اصل یعنی «اجتهاد» پویا و متحرکی که انسان نیازمند معاصر را در هستی خدا وند مأموریت می بخشند حکایت از یک نگاه نا متعادل و معیوب فکری دارد که علمای نامور جهان اسلام در تحلیل ها و تفسیر های خویش از آن متأثر گردیده اند. زیرا آنچه که سرنوشت جوهر نایاب «اجتهاد در دین» بر مبنای «عقلانیت جمعی و اکسینه شده» به آن بستگی دارد با ضرب زبانی های موهوم باز هم از جنس «استخاره» ای معلوم الحال در تاریخ جامعه و تمدن معاصر ما عملاً حذف گردیده است. شاید یک انتظار کاملاً بی معنی بوده باشد که عده ای از برجسته ترین علمای جهان و دانشمندان نامور جوامع اسلامی و تاریخ کشور ما که بروی یک رسالت مافیائی و مأموریت مهم در زندگی خویش اصل زرین و جوهر اصلی ایمان یعنی «اجتهاد در دین» را از اجندای تیوریک و دینامیک دین مبین اسلام حذف ساخته اند به «اجتهاد پویا» در دین مقدس اسلام

باور و اعتقاد پیداکنند ، زیرا قبل از اینکه علمای حوزوی و دانشگاهی ما سرشت ، سرنوشت و هویت حقیقی و شخصیت و خواسته های اصلی انسان را شناسائی کنند و آنها را درک و تشخیص نمایند ، به مقتضای دلائل خاصی که از « معده و شکم » شان تراوش میکنند احکام دگمی صادر میفرمایند که داستان « **خلقت انسان** » از همان قدیم وازل دارای این کجی و مریضی بوده است !! و انسان ها در آفرینش با تقسیم بندی طبقاتی بدنیا آمده اند و برای اثبات این فرضیه مجعول و مجهول خویش از احکام قرآن پاک و برخی از فلاسفه نامور یونان قدیم نیز کمک می طلبند . لهذا با آسانی میتوان عیب اصلی این معادله را دریافت که از دیدگاه اکثریتی از « اُلمای !! » مسلمان نما البته نه « علمای » جهان اسلام ، که تخصص اسلام شناسی را از بزرگترین مراکز روان درمانی جهان سرمایه داری بدست آورده اند و اکنون با القاب بزرگی چون « علامه ، فیلیسوف ، پروفیسور ، دکتور ، و صدها لقب دیگر مصنوعی و مستعجل » در بخش توجیه ساختن و مذهبی جلوه دادن پروژه « کیسه بری » مدرن مشغول کارشریفانه خویش اند !! البته باید گفت که در اسلام شناسی توحیدی انسان و واحد های انسانی جامعه آگاهی و دانش اعتقادی مساوی و استوار بر « رأی » و « تصمیم و " نظر " آزاد و مستقلی اند که میتوانند در قلمرو جغرافیه و تاریخ گوناگون خویش به انتخاب و چگونگی نوع زندگی کردن بصورت آزاد اما « متعهدانه » تصمیم اتخاذ کنند ، و بدون شک که اینگونه زندگی آزاد مستلزم اعتقاد و باور عمیق بر این واقعیت است که « انسان خلیفه و جانشین خدا » در زمین است که هر انسان را مسؤل در برابر اعمال اش قرار داده است و هر عاملی که انسان را از مسیر حرکت توحیدی ، مسؤلانه و آزادی بخش عقب راند ، دعوت به انحطاط است و خلاصه اینکه تکامل تاریخ بشر بسوی « بیدار شدن خداوند (ج) درکالبد انسان است » و به زبان قرآن « خداگونه شدن انسان در هستی » چنین است که باید به جایی مراجعه به نخبه گان و شخصیت ها با مراجعه به « شاخص ها » ی دینامیک و عقلانی و نهادینه ساختن اصل « **اجتهاد جمعی** » به مثابه یک مکانیزم علمی و تاریخی در تفکر و اندیشه های معاصر دینی و باوربر نگهداشت حرمت و تکریم « انسان » و اصل « قسط و عدالت اجتماعی » جامعه نو و تمدن جدیدی را بنیاد گذاشت .

یا هو

یکشنبه ۱۶ جوزای ۱۳۸۹

مطابق ۶ جون ۲۰۱۰ میلادی